

# صحنه گردان کیست؟

«هنوز خون علی بر دیوار مسجد کوفه خشک نشده بود که همه دست از یاری فرزندش، حسن برداشتند. تنهاپیش گذاشتند و با نیزه به خیمه‌اش هجوم بردند تا او را بکشند و حالا همه پشیمان شده بودند. نامه‌های بسیار نوشته بودند تا امام حسین بیاید حکم حق را جاری کند، اشکش را پاک کرد. حتماً مردم کوفه از ظلم و ستم یزید به تنگ آمده بودند که پی در پی نامه می‌فرستادند. هیجده هزار نامه با صدها امضا! باز هم نگران بود یعنی مردم کوفه از رفتارشان پشیمان شده بودند و دیگر امام را تنها نمی‌گذاشتند؟ اگر...» (ص ۱۷).

«سردار تنها»، روایت مسلم، یار امام حسین (ع) است که برای انجام مأموریت به کوفه آمده است. «باید بزرگان کوفه را ببینم! همه آنهاهی که به امام (ع) نامه نوشته‌اند... امام (ع) من را برای همین فرستاده است که ببینم راست می‌گویند یا...» (ص ۱۹) کتاب بنا به شناسنامه آن، یک «داستان مذهبی» است که توسط یکی از بزرگ‌ترین ناشران کتاب کودک و با تیراژ قابل توجه ۲۵ هزار نسخه منتشر شده است. خوب است در مسیر بازخوانی این اثر و نسبت آن با «داستان مذهبی»، اندکی تأمل کنیم.

«داستان مذهبی» چیست؟ چه مشخصه‌هایی یک اثر را در قالب داستان مذهبی قرار می‌دهد؟ و اساساً در تقسیم‌بندی‌های داستانی، چنین عنوانی، جایی برای بحث دارد؟ پیش فرض من در این نوشته، آن است که در حوزه ادبیات داستانی (Fiction) و در تقسیم بندهای رایج، عنوان «داستان مذهبی»، تعبیری است نامربوط و خارج از حوزه‌های تحقیقی روش‌مند. یک اثر یا داستان هست و یا داستان نیست و در حوزه ادبیات، مهم این نکته است و نه عبارات باسماه‌ای و بعضاً انتزاعی که بر «داستان» خود را سوار می‌کنند. به نظر می‌رسد، لاقلاً در تجربه‌های موفق ادبیات ایران و جهان، نتوانیم نویسنده‌ای بیابیم که با قصد قبلی و به صورت برنامه‌ریزی شده، تلاش کرده باشد که داستان مذهبی بنویسد. مهم در خلق ادبیات، نوشتن و فرار متن از نرم‌ها و هنجارها در زبان و شکل است. حال به تبع موضوع و جهان‌بینی نویسنده، ممکن است داستانی با گرایش دینی، مذهبی، اخلاقی و... از کار درآید.

در عین حال، می‌شود به گونه‌ای دیگر هم با عبارت «داستان مذهبی» برخورد کرد. فرض می‌کنیم بحث حول محور دین، مذهب اخلاق و... است و می‌خواهیم حوزه‌های مختلف آموزش در این مسائل را شناسایی کنیم، آن‌گاه می‌شود در حوزه آموزش مکتوب، به عبارت «داستان مذهبی» هم اشاره کرد. البته، در این‌جا هم تأمل در واژه «داستان» جای بحث دارد. اگر قصد ما از واژه «داستان»، آن نوع ادبی جدید روایت و حتی ضد روایت و... باشد، شاید بهتر باشد به جای «داستان مذهبی»، از «حکایت مذهبی» یا روایت مذهبی و... سود بجوییم. به این ترتیب، نوع تعامل ما با اثر مکتوب، روشن‌تر خواهد شد. در ضمن، تکلیف نویسنده هم روشن است و می‌داند که «حکایت» گراست؛ با تمام تعاریف و محدوده‌ها و توانایی‌هایش. در این صورت، تکلیف خواننده و به‌خصوص، خواننده نوجوان هم روشن می‌شود. چه بسا نوجوانی، کتاب خواندن را با چنین آثاری شروع کند و حیف است که تصور کند داستان یعنی همین!

با این وصف، سردار تنها را من یک «حکایت مذهبی» می‌دانم که نویسنده آن، تلاش کرده است در خلال متن، راوی بخش اساسی زندگی مسلم‌بن عقیل باشد؛ آن هم با روایتی ساده، نثری ساده و بعضاً ضعیف و نگاهی به شدت کهنه.

درباره اینها به تفصیل توضیح می‌دهم.

«صدای کلفت و محکمش شنیده می‌شد.» ص ۱۹

«لو کنار مختار نشست بود و پر ابهت می‌نمود.» ص ۲۰

«چهره آفتاب سوخته‌اش را به طرف مسلم چرخاند.» ص ۲۱

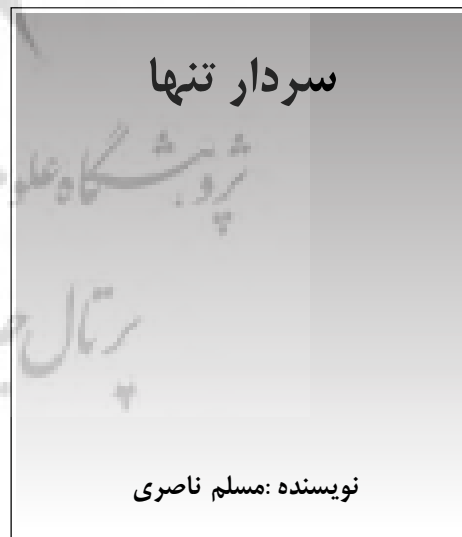
«صدای الله اکبر از چهار گوشه شهر شنیده می‌شد.» ص ۲۲

- از هر طرف شهر، از تمام شهر و... -

«هر روز ده‌ها نامه ناگوار می‌رسید.» ص ۲۶

- خیر ناگوار و... -

○ امیر بختیاریان



نویسنده: مسلم ناصری

- عنوان کتاب: سردار تنها
- نویسنده: مسلم ناصری
- ناشر: کانون پرورش فکری
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
- بها: ۴۰۰ تومان

نگاه انسان در طول زمان به تاریخ،  
نگاهی متحول و رو به جلو بوده است  
و قرار نیست برداشت ما از اتفاقات تاریخی،  
مشابه همان برداشت صد سال پیش،  
دویست سال پیش  
و تاریخ‌نویس هشتصد سال پیش و... باشد

## تاریخ،

کارزار و صحنه رفتار آدمیان است؛

آدمیانی از جنس گوشت،

پوست و خون که احساس دارند و عاطفه.

با این که فراوان و بسیارند، هر کدام‌شان آدمی جداگانه

و خاص است و هر گونه می‌خواهیم

آنان را دسته‌بندی کنیم،

به گونه‌ای از دسته‌ها و رسته‌بندی‌ها می‌گریزند

و با تکیه بر «اختیار» و حس «فارغ‌البالی»

به پرواز انسانی خود ادامه می‌دهند

چیست؟ جذابیت آن در چیست؟ کوفیان چرا سرگردانند و... تمام این سوالات، بی‌پاسخ می‌مانند. گویا تکلیف معلوم است ظاهر قبول کن و باطن بسپار»<sup>۱</sup>

و در آخر...

یک نکته

تاریخ، کارزار و صحنه رفتار آدمیان است؛ آدمیانی از جنس گوشت، پوست و خون که احساس دارند و عاطفه. با این که فراوان و بسیارند، هر کدام‌شان آدمی جداگانه و خاص است و هر گونه می‌خواهیم آنان را دسته‌بندی کنیم، به گونه‌ای از دسته‌ها و رسته‌بندی‌ها می‌گریزند و با تکیه بر «اختیار» و حس «فارغ‌البالی» به پرواز انسانی خود ادامه می‌دهند. این خیال و رویا نیست و حتی در حرکت‌های گروهی، قبیله‌ای و توده‌ای هم می‌توان نشاط فرد فرد آدم‌ها را و گوناگونی‌شان را در رفتار، گفتار و اندیشه ملاحظه کرد. جای تأسف دارد که در داستان‌های تاریخی و مذهبی ما جای این نگاه گم است و ما آدم‌ها را عروسک‌های صحنه‌ای می‌دانیم که معلوم نیست عروسک گردان‌هایش کیانند؟

«در باز شد. فوری رفتند تو. دالانی بود تاریک و نمور. بوی نا و رطوبت می‌داد. خنکای سردی، تن معقل را مورمور می‌کرد. مشعلی آخر دالان می‌سوخت. مشعلی بود کم‌نور. مستقیم جلو رفتند. گام‌ها در سقف کوتاه دالان می‌پیچید و لرزه بر تن معقل می‌انداخت.

- این مرد کیست؟

- همان که دیشب گفتیم. مؤمنی شجاع و خداترس.

وارد حیاط شدند. از پنج پله بالا رفتند. پسر عوسجه ضربه‌ای به در اتاق زد یا الله گفت و با معقل رفتند تو. اتاق خوشبو و معطر بود. چند نفری که نشسته بودند، برخاستند. معقل می‌ترسید از چهارچوب در جلوتر برود. سلام کرد. اندیشید: همان مردی که بالای اتاق ایستاده و دشداشه سفیدی به تن دارد، باید مسلم باشد. با قدم‌های لرزان به طرف او رفت. باید گریه می‌کرد.» (ص ۸۲)

تصور نمی‌کنم خواننده نوجوان سردار تنها، پس از خواندن این کتاب، چیزی بر دانش و معرفتش افزوده شود.

## پاورقی:

۱- از خواجه عبدالله انصاری که «خباری» مسلک بود.

«مرد عقب عقب رفت بیرون.» ص ۳۲

- مرد به همان حال بیرون رفت و... -

«نماز جمعه داشت دیر می‌شد.» ص ۳۴

- وقت نماز سپری می‌شد و... -

همان‌طور که گفتیم، اثر فاقد فضای داستانی است و آن را حکایتی بیشتر نمی‌توان دانست. یکی از دلایلش هم، همین نثر اثر است. در دو جمله اول بالا، نویسنده خواسته است با بیان این صفات، ابهت و صلابت شخص را نشان دهد. چنین کاری شاید در یک مقاله یا گزارش شدنی باشد، اما در یک داستان یا حتی حکایت، یکی از امکانات بدیهی نویسنده، دوری جستن از توصیفات تک بعدی و سطحی است و متوسل شدن به توضیحات داستانی یا روایی. در حکایت، مجال برای رفت و آمد آدم‌ها فراوان است و بهتر آن است با حکایت‌های مختلف، مسئله را آشکار کنیم و نه با صفاتی مثل کلفت، محکم، پرابهت و... - یکی از نکات مهم در ضعف آثار مذهبی - داستان، حکایت و... - از همین جا سربر می‌کشد و البته، این ضعف در بسیاری از موارد، علت بیرون متنی دارد. یعنی سوای ضعف نویسنده در نوشتن، ناشی از نوع نگاه او به ماده تاریخی اثر است. در این باره، آن‌چه نگاه نویسنده را شکل می‌دهد، بیشتر منابع روایی سنتی و همین‌طور اسطوره‌های مختلفی است که شمایل تاریخی به خود گرفته‌اند. همین‌که با توجه به پیش فرض عامه و تعصبات خاص، فضا را سیاه و سفید تلقی کنیم، به دسته‌بندی‌های خودی و غیرخودی رسمیت ببخشیم و مرزبندی‌ها را خیلی آشکار تصور کنیم، در بستر اسطوره غلطیده‌ایم و از روایت امروزین و معاصر فاصله گرفته‌ایم.

نگاه انسان در طول زمان به تاریخ، نگاهی متحول و رو به جلو بوده است و قرار نیست برداشت ما از اتفاقات تاریخی، مشابه همان برداشت صد سال پیش، دویست سال پیش و تاریخ‌نویس هشتصد سال پیش و... باشد. این‌گونه برداشت، ناشی از مدل‌های خشک و سنتی معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه اسطوره‌ای است که زمان بی‌زمان را تجویز می‌کند و خوش دارد معرفت را امری فرازمانی - انسانی تلقی کند. همین نوع نگاه، باعث می‌شود روایت‌های داستانی، از فراز به فرود بغلطند به سطح یک خطابه و وعظ سطحی و بازاری تنزل کنند و اساساً هدف نویسنده را از نوشتن و بازنوشتن، زیر سؤال ببرد.

برای چه می‌نویسیم؟ صرفاً برای آن‌که در نوع کلمات یک روایت تاریخی تغییر دهیم و شکل و روایت را به صورتی امروزی، آن هم در سطحی نازل، تغییر دهیم؟ یا نه می‌خواهیم از درون این نوشتن‌ها و بازنوشتن‌ها، مدل‌های جدید معرفت‌شناختی بیرون بیاید و خوش داریم کلمات را در بستری زمان‌مند، به تحول و غنا بکشانیم.

چنین رویکردی نسبت به بجه‌ها، چیز غریب یا باورناپذیری نیست و این‌گونه نیست که تصور کنیم بجه‌ها صرفاً مشتاق شنیدن روایت ما هستند؛ آن هم به هر شکل و شیوه‌ای. در حکایت‌های مذهبی، برخلاف داستان، توجه به فایده‌مندی و کاربردی بودن متن، جای توجه دارد و خوب است نویسنده ضمن توجه به ابعاد معرفتی موضوع، موضع و موقع آن را در حال حاضر شناسایی کند و اندازه‌های آن را در زمانه معاصر، به تصویر بکشاند. با توجه به این موضوع، به نظر می‌رسد صرف روایت تاریخی موضوع و بازآفرینی موضوع تاریخی، به همان شکل که بوده است، نه مطلوب است و نه حتی ممکن. در حالی که مدل معرفتی و زیستی ما با جهان هزار و اندی سال پیش، بسیار تفاوت کرده است و جغرافیای شناخت ما و پیش فرض‌ها و انتظارات و امیدهای‌مان، به کلی، با انسان آن زمانی و آن مکانی تفاوت دارد.

در روایت سردار تنها، بحثی بر سر علل و عوامل حادثه در نمی‌گیرد، جزئیات در متن به کار گرفته نمی‌شوند، به مسائل بیرون متنی و سواد تاریخی بیرون متنی خواننده، بسیار اعتماد شده است و نتیجه آن که ما به جای توضیح آدم‌ها که سازنده تاریخ بوده و هستند، بیشتر با بیان رویه حوادث روبه‌رو می‌شویم. از عمق خبری نمی‌گیریم و بر سطح می‌مانیم. دشمن کیست؟ امام کیست؟ مفهوم عدالت و آزادی چیست؟ دعوا بر سر چیست؟ ادعا چیست و مدعیان، برای کشاندن ادعای‌شان پای میز عدالت، چه چیز در چنته دارند؟ ماهیت قدرت